

من گورکی را از نزدیک دیدم

سعید نفیسی

سال ۱۳۱۳ شمسی سال هزاره فردوسی بود. در اوایل تابستان دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مرا دعوت کرد در مراسمی که بهمین مناسبت در مهمترین مراکز آن کشور پهناور برپا میکردند بعنوان نماینده ایران شرکت کنم.

هنگامی که وارد مسکو شدم ما کسیم گورکی سر باز معروف آزادی که نزدیک بیست سال بود صرفت کامل با آثارش داشتهم هنوز در این جهان بود. در مسکو کنگره بین الملل نویسندگان بریاست او تشکیل می شد و درین کنگره بزرگترین نویسندگان آزادی خواه جهان شرکت کردند. در ماه اوت ۱۹۲۴ کنگره جهانی نویسندگان در مسکو تشکیل شد. گورکی ریاست آن کنگره را داشت، در همه جلسات حاضر می شد. هر روز شصت نماینده از کشورهای مختلف جهان و نزدیک شصت تن از بزرگان نویسندگان که مهمان دولت شوروی بودند و صدها دوستداران ادب که برای استماع گزارشها و اطلاع از تصمیمات کنگره گرد می آمدند در تالار برگ خانه سندیکاها در مسکو اجتماع می کردند.

گورکی در میان همه این مردم بر زندگی خاص داشت. قامت بلند بسیار مردانه وی که حتی شصت و شش هفت سال زندگی و آن دوره های مشقت جوانی و بلکه بیماری سل هم نتوانسته بود آنرا خم بکند همه کس را فریفته و مجذوب خود می کرد. پیشانی بلندش که موهای سفید و سیاه نمایش خاصی در آن داشت، چشمان درشت و فرورفته اش، بینی پهن، گونه های لاغر، سبیل سفید، که لب پائین را می پوشاند. چانه برجسته لاغر، گردن بلند لاغر که زکهای آن بیرون آمده بود، جامه های ساده ای که می پوشید، انگشتان لاغر بلندی که با حرارت خاصی دست کسانی را که با او مرفی می شدند می فشرد، همه این

مظاهر آن زندگی مردانه یگرنگی مخصوص داشت. نگاه‌های خاضعانه بزرگترین نویسندگان که در آنجا گرد آمده بودند سیار جالب بود. این مرد بر همه آنها بر همه آثارشان، بر همه شهرتشان، بر همه کبر و غرورشان غلبه می‌کرد. هنگامی که وی در جلسه نخستین در میان آن جمع پدیدار شد و بر صندلی ریاست جای گرفت کف زدن طولانی و پر حرارت آن چند صد تن مردم گوناگون که از دیارها و نژادهای مختلف بودند عشق ایشان و ستایش ایشان را در باره وی خوب نشان می‌داد.

وی در بیرون شهر مسکو خانه داشت. اندکی پیش از تشکیل جلسه نخستین چند تن از نویسندگان معروف را که هر یک نماینده کشوری و تمدنی بودند و در محیط خود شهرتی داشتند در اطاق کوچکی که در پهلوئی آن تالار معروف بود دیار معرفی کردند.

ده یازده تن بیشتر نبودند. در این ملاقات دوستانه سادگی وی بیش از همه چیز کسان را جلب می‌کرد. این هم از خصایص بزرگی او بود. کمائی که آن روز گورکی را دیدند بیشترشان خاطر آن روز را نوشته‌اند. ژان رینار بلوک نویسنده معروف فرانسوی می‌گفت هیچ کس آشنا تر از او با من نیست. گویی بارها او را دیده و بارها با او روپرو شده و با او نشست و برخاست داشته‌ام. مضمط خاصی در این نویسنده بزرگ بود، عظمتی که بهره فائقان بزرگست، آن غروری که در برابر حقارت و پستی دیگران آشکار می‌شود، از آزادی که در برابر خواری و ذلت دیگران از توانایی در برابر ناتوانی دیگران. هر کس او را می‌دید نه تنها خود را در برابر وی خرد و کوچک می‌دید بلکه ظاهری را نیز می‌دید که با دیگران اختلاف فاحشی دارد.

این مردی که ناز پرورده طبیعت و درد پرورده اجتماع بود، سالها رنج و بیماری او را کاسته بود، آسیب پیری در سیمایش دیده میشد، با این همه نیروی زوال ناپذیری در او پدیدار بود. گویی وی را از آهنی، از فولادی، از چوب بسیار سختی، از شمشادی یا نارونی تراشیده‌اند، درختیست که صرصر را هم خرد خواهد شمرد. هوهای انبوه پر پشت او، سبیل‌های بلندش، بینی پر گوشه‌ش، چشمان درخشان پر حرکت او، نگاه زیر کانه وی، چهره رفک با خنده‌اش، اندام بلند مردانه‌اش شانه‌های پهنش، استخوانهای درشتش، همه اینها با کمال صراحت می‌گفت که این مرد هر کاری بکند مانند او بزرگ خواهد بود.

در آن نخستین جلسه کنگره نویسندگان گورکی خطاب به ای خواننده که جزو شاعرانهای او درآمد. نخستین بار بود که یک نویسنده بزرگ سوسیالیست جهانیان را دعوت می‌کرد که هنر را در خدمت جامعه در خدمت همه، بکار ببرد، وی

کلیات اصول ادبی را در فرهنگ و تمدن سوسیالیسم بیان کرد. گفت چگونه هنرمندان باید یارویا و روهمکار و همدرد جامعه باشند.

در آغاز سخنرانی وی عکاسان که از هر سو گرد آمده بودند دورینها و چراغها را متوجه وی کردند، این کار مزاحم وی بود، با لحن آمرانه، با همان لحنی که دقیقترین مسائل حیاتی را در کتابهای خود بیان کرده است، گفت: «چراغها را خاموش کنید!».

اندکی دیگر که خواند سرفه سخنی او را گرفت و سخنش را قطع کرد. کسانی که در جایگاه هیئت رئیسه کنگره نشسته بودند سراسیمه برخاستند و بیاریش شتافتند. اندکی بعد یکی از آنها گفت: «گورکی خواهش می کند دیگر سبگار نکشید!».

در پایان کنگره نویسندگان خارجی را که در کنگره شرکت کرده بودند بخانه ییلاقی خود دعوت کرد. کسانی که دعوت شدند هرگز آن بعد از ظهر را فراموش نخواهند کرد. با وقار و خوشرویی و سادگی خاصی همه رامی پذیرفت. گاهی حرکت تند می کرد، پیدا بود که خسته است. همه در چهارسری میزدرازی نشستند و گفت هر کس سؤالی دارد بکند.

بیشتر کسانی که در آن جمع بودند از نتیجه انقلاب اکتیابر، انقلاب بزرگ سوسیالیستی، بی خبر بودند. درها برویشان بسته بود: افکار جهان را زهر آگین کرده بودند. بیشتر پسرشاهان کودکانه و گاهی ابلهانه بود. راستی انسان درمی ماند که آب اینها همان نویسندگان معروفي هستند که در جهان نامشان برده می شد؟ بارها انسان دلش می خواست بآنها بگوید: «کاش پیش از آمدن فلان و فلان کتاب را خوانده بودید!».

يك خانم انگلیسی درین پرسشهای جاهلانه دست همه را از پشت بست. اینجا بزرگی گورکی بار دیگر آشکار شد، با مقننات و وقاری شگرف خودداری کرد، سیمای بسیار آرام وی باز آرام تر شد، سر را بزریر انداخت و دوسه جمله کوتاه مقطع. اما پر از کلمات پدرانیه در پاسخ او گفت و ترجمه کردند. راستی مانند یکی از آن دیر نشینان جهان باستانی، مانند یکی از آن فرزنانگان دنیای قدیم، دیوجانسی، سقراطی، افلاطونی، ارسطویی، بودایی، کنفوسیوسی، نمی دانم که بود که با دوسه کلمه کوتاه فرسنگها فاصله ای را که در میان ایشان و مردم معمولی جهان هست نشان می دهند.

در همین اوان ناگهان در باز شد و سیمای گورکی برقی زد حاضران همه شگفت زده برخاستند. اعضای هیئت دولت آن روز اتحاد جماهیر شوروی وارد

آن اطاق گورکی شدند . برای بسیاری از حاضران این کار بی مقدمه که انتظار آنرا نداشتند جلوه خاص داشت . اندکی بعد گورکی در کنار میزی بشکل نعل اسب نشست و نخست وزیر در طرف راست او جای گرفت و حاضران همه گرد میز را فرا گرفتند .

تازه یگانه پسر گورکی مرده بود ، در میان گفتگو و در حالی که آن وقار مردانه خود را ازدست نمی داد ، در حالی که بهر کس می نگریست و با هر کس سخن می گفت با لبخند خاص خود با متوجه می شد و هنگامی که دیگران سخن می گفتند چشمان درخشان و تیز بین خود را بنوبت متوجه همه می کرد و در پیمای هر کس دقیق می شد و لب خندی با او در و بدل می کرد . گاهی پرده حزن و غم بر چهره اش فرود می آمد : سیمای او اندکی در هم گرفته می شد ، لبهای او حالت اندوه خاصی بخود می گرفت ، نگاهی اشک آلود بسقف اطاق می کرد . پیشانی او درهم گرفته و چین خورده می شد ، اما باز چهره متین و حکیمانه و اندیشمند خود را پابندی گرفت .

در این میان ناگهان بی مقدمه و بی آنکه کسی متوجه شود از اطاق رفت و اندکی بعد کسی آمد و از سوی او عذر خواست و گفت خستگی وی را ناگزیر کرده است قدری استراحت بکند و مجلس آن روز ، آن روز فراموش ناشدنی ، بدین گونه پایان رسید . از آن نویسندگان کشورهای مختلف جهان که آن روز در آن خانه بیلاقی گرد آمده بودند ، آیا کسی بار دیگر او را درین جهان دید ؟ گویا نه .

از کتاب کار و زندگی و هنر ما کسیم گورکی

شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتالی جامع علوم انسانی

آنچه از نوشته‌های گورکی فارسی در آمده است

- ۱- ساعت بکوشش يوسف اعتماسی ماهنامه بهار ۱۹۱۱-۱۲۹۰ خورشیدی
- ۲- شبی در پائیز - ماهنامه خاور ۱۹۳۰
- ۳- ساوامار سف « تقی مکی نژاد ۱۹۴۲
- ۴- بینوائی يك دختر « -- روزنامه سیاست ۱۹۴۲
- ۵- نویسنده ای که بخود دلباخته است « ۱۹۴۲
- ۶- در برابر زندگی - ماهنامه پیام نو ۱۹۴۴
- ۷- عجزه ایزرگیل - آذر خشی ۱۹۴۵
- ۸- مادر « -- علی اصغر سروش ۱۹۴۴
- ۹- نگهبان « -- رحمت الهی ۱۹۴۴
- ۱۰- دانشکده‌های من « هالالیان ۱۹۴۴
- ۱۱- تنهایی ۱۹۴۵
- ۱۲- دو فقیر، بابا آرخیپ و لنکا - آ. حساس ۱۹۴۵
- ۱۳- در اعماق اجتماع ۱۹۴۵
- ۱۴- درباره ادبیات ۱۹۴۵
- ۱۵- فن نویسندگی - زهرا خانلری ۱۹۴۶
- ۱۶- مولد انسان ۱۹۴۶
- ۱۷- داستانی چند -- پیر نظر کاغذ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۹۴۶
- ۱۸- واسکا ۱۹۴۶
- ۱۹- لنین ۱۹۴۶
- ۲۰- در يك شب توفانی - اعتمادزاده ۱۹۴۶
- ۲۱- ولگردان: داستپ. بابا آرخیپ و لنکا. یمیلیان پیلاتی، سرود شاهین زازدیر نیما، خان و پسرش، ماکار چودرا، عجزه ایزرگیل ۱۹۴۷
- ۲۲- دشمنان ۱۹۴۷
- ۲۳- شاهین و مار ۱۹۴۸
- ۲۴- مرغک توفان ۱۹۴۸
- ۲۵- دل فروزان ۱۹۴۸
- ۲۶- ماکار چودرا ۱۹۴۸
- ۲۷- افسانه مادر ۱۹۴۷
- ۲۸- افسانه‌های ایتالیا ۱۹۴۷



- ۲۹- یکی از شاهین‌ها
 ۱۹۴۸ عباس‌زاده ۳۰- چگونه نویسنده شدم
 ۱۹۴۹ ۳۱- انسانه مارکو
 ۱۹۵۰ ۳۲- چگونه آوازی ساخته شد
 ۱۹۴۹ ۳۳- دختر و مرگ
 ۱۹۴۹ ۳۴- ارباب
 ۱۹۵۰ ۳۵- نخستین عشق من
 ۱۹۵۰ ۳۶- فضول
 ۱۹۵۰ انصاری ۳۷- جلکاش
 ۳۸- مالوا
 ۱۹۵۰ ۳۹- هم‌ژانویه
 ۱۹۵۱ ۴۰- دوران کودکی
 ۱۹۵۱ ۴۱- رفیق
 ۴۲- جواب پستوال یکروزنامه امریکائی
 ۴۳- دو نامه به رومن رولان
 ۴۴- شناور
 ۴۵- زندانیان، رمان لکه وجدان - دزد - انتقام، عید نوئل تصنیف
 ۴۶- رویای عشق و چند داستان: یک شب تابستان، از دلتنگی، دهکده
 دو بوکا، ساعت استراحت، کوژیک، معلم مدرسه، پدر و مادر.
 ۴۷- خرده بورژواها
 ۴۸- در جستجوی نان
 ۴۹- استادان زندگی: پادشاه با پرچم افراشته، معلم اخلاق، فرانسه‌زیا
 ۵۰- آنها که وقتی آدمی بودند
 ۵۱- همسفر من
 ۵۲- بوران، مادر و فرزندش، مبارزه با زندگی، پیک توفان.
 ۵۳- دختر
 ۵۴- شهر شیطان زرد
 ۵۵- کاتوالف
 ۵۶- آرتاما نوقها
 ۵۷- میراث
 ۶۸- زندگی کلیما سامگین
 ۵۹- سهر فیک

یادنامه‌ها - بررسیها

- ۱- ماکسیم گورکی معروفترین نویسنده شوروی - انجمن ادبی ایران - بکوشش مدیر نسیم شمال
- ۲- زندگینامه گورکی
- ۳- ماکسیم گورکی
- ۴- شاعر ایرانی و گفتگو درباره گورکی
- ۵- کودکی ماکسیم گورکی
- ۶- ماکسیم گورکی
- ۷- مقدمه‌ای درباره داستانه‌های رکی.
- ۸- بررسی ترجمه‌های کتابهای گورکی
- ۹- ماکسیم گورکی
- ۱۰- بررسی ترجمه کتاب دانشکده‌های من
- ۱۱- ماکسیم گورکی
- ۱۲- بررسی مقاله گورکی درباره لنین
- ۱۳- اهمیت گورکی
- ۱۴- ماکسیم گورکی-
- ۱۵- استفان تسویک
- ۱۶- گفتارهایی پیرامون گورکی
- ۱۷- برگزیده داستانه‌های گورکی
- ۱۸- درباره ترجمه داستانه‌های گورکی
- ۱۹- دهمین سال درگذشت گورکی
- ۲۰- چهاردهمین سال درگذشت.
- ۲۱- نویسندگان بزرگ معاصر
- ۲۲- زندگی و آثار گورکی
- ۲۳- کودکی گورکی
- ۲۴- گورکی - قهرمان صلح-
- ۲۵- درباره کتاب استادان زندگی
- ۲۶- شانزدهمین سال درگذشت گورکی
- ۲۷- درباره کتاب میراث
- ۲۸- هفدهمین سال درگذشت گورکی
- ۲۹- پاولنکو و گورکی
- ۳۰- سبک رمانیسم روسیالیستی
- ۳۱- زندگی و کار و هنر ماکسیم گورکی با چند داستان - همچنین گفتاری در کتاب باک خرم‌دین دلاور